

مشروطه مبدأ تاریخ معاصر ایران

علیرضا ملائی توانی^۱

چکیده

در صد سال اخیر بر سر تعیین مبدأ تاریخ معاصر ایران اختلاف‌نظرهای فراوانی پدید آمده و این موضوع را به مسئله‌ای مناقشه‌آمیز تبدیل کرده است چنان‌که از رخدادهایی چون تأسیس حکومت صفویه، جنگ‌های ایران و روسیه، پادشاهی ناصرالدین شاه، انقلاب روسیه، کودتای ۱۲۹۹ و ... به‌عنوان مبدأ تاریخ معاصر ایران یاد شده است. بنابراین، مسئله اصلی این است که تاریخ معاصر ایران از چه زمانی آغاز می‌شود؟ کدام رویداد تاریخی ایران از چنان شایستگی و اهمیتی برخوردار است که بتوان آن را مبدأ تاریخ معاصر ایران شمرد و در دفاع از آن دلایل استواری اقامه کرد؟ نگارنده با روش توصیفی‌تبیینی و با رهیافتی انتقادی به بحث درباره مهم‌ترین ایده‌های مطرح‌شده درباره مبدأ تاریخ معاصر ایران می‌پردازد. نگارنده مدرنیته را عامل اصلی پدید آمدن جهان جدید و مبنای شکل‌گیری تاریخ معاصر می‌شمارد و معتقد است مدرنیته سرنوشت‌گریزناپذیر همه ملت‌های جهان است. در ایران مواجهه با مدرنیته از جنگ‌های ایران و روسیه آغاز شد؛ اما گسترده‌ترین سطح تغییرات و اصلاحات مدرن در جامعه ایران تنها به مدد مشروطیت رقم خورد. مشروطه تنها رخدادی بود که می‌توانست همه عرصه‌های حیات سیاسی، اجتماعی، فکری، مذهبی، اقتصادی ایران را دگرگون سازد و انسان ایرانی مدرن و تمدن جدید ایرانی را پدید آورد. از همین رو، مشروطیت مبدأ تاریخ معاصر ایران است.

واژگان کلیدی: دوره‌بندی تاریخی، تاریخ معاصر، مدرنیته، مشروطیت، ایران.

Constitutional revolution origin of contemporary history of Iran

Alireza Mollaiy Tovani¹

Abstract

In the last hundred years, there have been many discuss over determining the origin of Iran's contemporary history, and it has turned this issue into a controversial issue. As events such as the establishment of the Safavid government, wars between Iran and Russia, the kingdom of Naser al-Din Shah, the Russian Revolution, the coup d'état of 1921, etc., have been mentioned as the origins of Iran's contemporary history. Therefore, the main issue is that When does the contemporary history of Iran begin? Which historical event in Iran is so worthy and important that it can be considered as the origin of contemporary Iranian history? The author discusses the most important ideas about the origin of Iran's contemporary history with a descriptive-explanatory method and with a critical approach. The author considers modernity to be the main cause of the emergence of the new world and the basis of the formation of contemporary history, and she believes that modernity is the inevitable destiny of all the nations of the world In Iran, the confrontation with modernity started with the Iran-Russia wars. But the broadest level of modern changes and reforms in Iranian society was achieved only with the help of constitutionalism. The constitution was the only event that could transform all fields of political, social, intellectual, religious, and economic life in Iran and create a modern Iranian man and a new Iranian civilization. Therefore, constitutionalism is the origin of Iran's contemporary history.

Keywords: historical periodization, contemporary history, modernity, constitutionalism, Iran.

¹Professor of Human Sciences and Cultural Studies Research Institute
mollaiynet@yahoo.com

مقدمه

از آنجاکه دوره‌بندی با تفسیر گذشته، درک وضع کنونی و ترسیم چشم‌انداز آینده پیوند دارد، خواه ناخواه به کانون اختلاف‌نظرها و میدان کشاکش‌های فکری و سیاسی تبدیل می‌شود و همواره مبهم و پرمناقشه باقی می‌ماند. به همین دلیل، در ایران این امر عملاً جنبه فرارشته‌ای یافته و مرزهای آکادمیک را درنور دیده و ابعاد سیاسی و ایدئولوژیک یافته است. طبعاً طرح رهیافت‌های گوناگون و ارائه استدلال‌ها و روایت‌های متفاوت از دوره‌بندی تاریخی آن را به امری مناقشه‌آمیز تبدیل نموده و بر پیچیدگی و ابهامش افزوده است. دامنه این مناقشه درباره تعیین مبدأ تاریخ معاصر نسبت به دوره‌های دیگر بیشتر است.

البته این مناقشه، خاص ایران نیست. در تاریخ اروپا این مناقشه‌ها جریان دارد. چنان‌که برخی انقلاب فرانسه، برخی اعلامیه استقلال آمریکا، برخی رنسانس و برخی جنبش دین‌پیرایی را مبدأ تاریخ معاصر دانسته‌اند. برخی هم معتقدند امر مدرن، به معنای واقعی فقط از ابتدای سده بیستم وجود داشته است. با این‌همه از انتهای قرن پانزدهم زمان‌هایی مانند اولین سفر کریستف کلمب به قاره جدید (۱۴۹۲) و مهم‌تر از آن اختراع صنعت چاپ وجود دارند که می‌توانند مبدأ تاریخ معاصر باشند. اوزر معتقد است برای تعیین مبدأ تاریخ معاصر، اختراع صنعت چاپ در آغاز سده پانزدهم میلادی از همه مهم‌تر است زیرا انقلابی بزرگ بود که به سهم خود هم جنبش دین‌پیرایی را تسریع کرد و هم تاریخ جهان را تغییر داد (اوزر، ۱۳۹۳: ۲۲-۲۳).

در ایران رخدادهایی چون برآمدن حکومت صفویه، جنگ‌های ایران و روسیه، پادشاهی ناصرالدین شاه، انقلاب مشروطه، کودتای ۱۲۹۹ و به قدرت رسیدن رضاشاه به‌عنوان مبدأ تاریخ معاصر معرفی شده‌اند. افزون بر این، در متن‌های درسی و برنامه‌ریزی‌های آموزشی رشته تاریخ نیز از زمان تأسیس دانشگاه تا کنون متأثر از گفتمان‌های سیاسی، مبدأهای متفاوتی برای دوره معاصر تعیین شده است. گستره این اختلاف‌نظرها این پرسش را مطرح می‌کند که سرآغاز تاریخ معاصر کجاست و علت انتخاب مبدأهای گوناگون چیست؟ چرا با تغییر این مبدا معنای متفاوتی ایجاد می‌شود؟ مدعای نگارنده این است که مشروطیت مبدأ تاریخ معاصر ایران است و این نوشتار در دفاع از چنین ایده‌ای نوشته می‌شود. به‌طور کلی

تعیین مبدأ تاریخ معاصر از جهت‌های زیر حائز اهمیت است: نخست، موجب خودآگاهی تاریخی می‌شود. یعنی موقعیت ما را در جهان معاصر و جایگاهی که در آن ایستاده‌ایم و نسبتی که با گذشته و آینده خود داریم و نیز نوع پیوندی که با ملت‌ها و تمدن‌های دیگر برقرار می‌کنیم را نشان می‌دهد.

دوم، با شناخت ویژگی‌ها و مبدأ تاریخ معاصر، درک ژرفتری از منطق و سیر تحول تاریخی کشور و مسئله‌های تاریخی آن و نیز روابط و کُنش نیروهای اجتماعی پیدا می‌کنیم و با نحوه تکاپوهای نیروهای اجتماعی در روند تحقق تمدن کنونی خود آشنا می‌شویم. در نتیجه، شناخت ژرفتری از ظرفیت‌ها و توانمندی‌های جامعه و نیز تنگناهای و محدودیت‌های آن به دست می‌آوریم و این امر ما را در فهم و بازخوانی سنت و تجددمان یاری می‌کند.

سوم، با شناخت ویژگی‌ها و مبدأ تاریخ معاصر، از خطای نابهنگامی یا زمان‌پریشی، نسبت دادن ویژگی‌های دوره‌های پسین به دوره‌های پیشین و برعکس، خودداری می‌شود. چهارم، با شناخت ژرف دوره معاصر و راه دشواری که در پیش داریم به علل بحران‌ها و حوادث بزرگ جهان جدید و مسئولیت اجتماعی و تاریخی خود آگاه می‌شویم و به سهم خود در شدن تاریخی‌مان می‌کوشیم.

این نوشتار با روش توصیفی‌تبیینی، ضمن نقد کوتاه ایده‌های مطرح‌شده درباره مبدأ تاریخ معاصر ایران می‌کوشد ابتدا معنای معاصر را شرح دهد و سپس عامل محوری در تعیین دوره معاصر و مبدأ آن را در تاریخ ایران به بحث بگذارد. پیشینه این بحث در قالب رشته‌ای از ایده‌های متفاوت درباره مبدأ تاریخ معاصر در متن مقاله مورد ارزیابی قرار می‌گیرد تا از تکرار مطالب اجتناب شود.

الف. چهارچوب مفهومی؛ مبنا و معنای معاصر بودن

بسیاری از کسانی که درباره مبدأ تاریخ معاصر سخن گفته‌اند، مفهوم «معاصر» را بدیهی

انگاشته و آن را معنا نکرده‌اند. روشن است اگر مفهوم «معاصر» معنا نشود، نمی‌توان درباره‌ی دوره‌ی معاصر سخن گفت. واژه‌ی «معاصر» ممکن است معناهای چون «رایج»، «جاری»، «متداول»، «هم‌دوره»، «جدید» و مانند آن را به ذهن متبادر کند. اما در این نوشتار، بیانگر معنایی به مراتب گسترده‌تر و ژرف‌تر از معنای ظاهری آن است.

بسیاری از کسانی که درباره‌ی معنای معاصر سخن گفته‌اند مهم‌ترین ویژگی یا معنای مدرن / معاصر را چیرگی امر نو بر امر کهن / سنتی دانسته‌اند که در یک فرایند تاریخی رخ داده است. فرایندی که طی آن، دنیای آتلانتیک مدرن از سلطه‌ی سنت، نظام فئودالیت و خرافه‌ها رهیده و عصری متمایز از تاریخ میانه / قرون وسطی را آغاز کرده است (Roberts, 1980: 521). فرایندی که با فکر یا ایده‌ی نوآوری، پیشگامی، پیشرفت و توسعه هم‌آوا است و در برابر گذشته‌گرایی و کهنه‌پرستی، عقب‌ماندگی، عدم توسعه و... قرار می‌گیرد (آزبورن، ۱۳۸۰: ۵۶).

رسول جعفریان کلمه‌ی معاصر را به معنای «هم‌دوره» دانسته و معتقد است، واژه‌ی معاصر با کلمه‌ی «نو» و «مدرن» آمیخته و مترادف است. این مفاهیم برگرفته از اندیشه‌ی ترقی در فلسفه‌ی جدید اروپایی است که در برابر دوره‌های گذشته یا کهنه قرار می‌گیرد. بنابراین، تاریخ معاصر یعنی تاریخی که متعلق به ماست و با هویت کنونی ما گره خورده است. برپایه‌ی فلسفه‌های جدید در دوره‌ی نو انسان‌ها، اندیشه‌ها، خصیصه‌ها و تکنیک‌ها همه نو می‌شوند. بر همین مبنا تاریخ معاصر از دوره‌ای آغاز می‌شود که زندگی ما نو شده در برابر عصری که کهنه، منقضی و سپری شده است (جعفریان، ۱۳۷۶: ۲۸۷-۲۸۸).

به‌طور کلی، سه ایده‌ی اصلی وجود دارد که تفکرِ تقابل کهنه و نو را معنا می‌کند: نخست این که عقل و دانش بشر قادر است همه‌ی مشکلات انسان را در زمین حل کند. دوم، این که توانمندی، استعداد، قابلیت‌ها و قدرت نوآوری بشر نامحدود است و سوم، این که حرکتی مستمر و مستقیم برای پیشرفت بی‌وقفه در تاریخ بشر آغاز شده است. این حرکت برخاسته از یک وضعیت انقلابی در ذهن بشر است و از یک اعتمادبه‌نفس منحصربه‌فرد در اداره جهان حکایت دارد. باومن می‌نویسد اگر این ایده‌ها را بپذیریم ویژگی برجسته‌ی دوره‌ی معاصر دگرگونی دائمی در همه‌ی عرصه‌هاست که با آفرینش‌های مادی و معنوی و نیز خلق دانش و

باورهای تازه همراه است که خود را به‌مثابه جریانی سیال و پویا نشان می‌دهد. جریانی که به‌سرعت جای خود را به جریان‌های دیگر می‌سپارد. این جریان‌ها و نهادهای اجتماعی فقط تا زمانی معتبرند که در خدمت پیشرفت قرار داشته باشند (باومن، ۱۳۸۰: ۲۷-۲۸).

یاسپرس معتقد است، دوره معاصر، دوره‌ای است که دیگر «دنیای بیرون» وجود ندارد. همه جهان به‌هم‌بسته و تمام کره زمین به صورتی واحد درآمد است. خطرها و امکان‌های تازه‌ای پدید آمده و همه مسائل اساسی بشر به مسائل جهانی تبدیل شده‌اند و هر وضعی، وضع تمام بشریت است (یاسپرس، ۱۳۶۳: ۱۶۹). بشر روزبه‌روز به‌سوی وحدت پیش می‌رود. چنان‌که رخدادهای این سوی کره زمین آثار خود را به سرعت بر آن سوی کره زمین برجای می‌گذارند (پالمر، ۱۳۵۲: ۱/۴). به باور یاسپرس وضع کنونی عالم دو ویژگی اصلی دارد: نخست، توده‌ها عامل اصلی تاریخ شده‌اند و دوم، از هم پاشیدن ارزش‌های سنتی (یاسپرس، ۱۳۶۳: ۱۶۹).

اکنون فرصت نقد و ارزیابی این ایده‌ها فراهم نیست اما مسلم است که مفهوم «معاصر» ناظر بر وضعیتی است که اندیشه‌ها و ارزش‌های مدرن و روبه‌تحول در برابر اندیشه‌ها و ارزش‌های «قدیم» یا «کهن» قرار می‌گیرند و طی یک فرایند به‌تدریج جایگزین آن می‌شوند. در چنین وضعیتی هر نوع اعتبار و اقتدار گذشته و سنت، زیر سؤال می‌رود و بشر در همه زمینه‌ها آماده رفتن به میدان‌های نو و فتح قلمروهای تازه‌ای می‌شود که پیش از آن به مخیله افراد راه نیافته بود. در این میدان‌ها، انسان‌های جدید، جامعه جدید، تمدنی جدید و مناسباتی جدید پدید می‌آید که مبدأ و منشأ همه آن‌ها مدرنیته است.

پس از برخورد ایران با اسلام هیچ رویداد دیگری حتی حمله مغول و تشکیل دولت صفویه به اندازه رویارویی با مدرنیته غربی نه دوران‌ساز و تعیین‌گر بوده‌اند و نه برای ایرانیان چالش تمدنی ایجاد کرده‌اند. از همین‌رو، باید مدرنیته را مبنا و محور تاریخ معاصر و عامل گسست تاریخی تمدنی ایران دانست.

نگارنده بر این باور است که تاریخ معاصر ایران جایی است که در پی دیالکتیک ذهن سنتی انسان ایرانی با دنیای جدید/ مدرنیته، سنتز انسان مدرن ایرانی زاده می‌شود. مدرنیته از یک سو، عامل گسست ما از گذشته و دنیای سنتی و دوره میانه است و از دیگر سو، عامل

پیوستگی بین آغاز دوره جدید و دوره اکنون ماست. مدرنیته از چنان قدرتی برخوردار است که سرنوشت همه اقوام و ملت‌های جهان را زیر تأثیر خود قرار می‌دهد و متناسب با میراث تاریخی و تمدنی کشورهای گوناگون آن‌ها را مسائل و موضوعات تازه‌ای مواجه می‌کند و جهانی پیچیده و درهم‌تنیده پدید می‌آورد. از این منظر، مدرنیته عامل پیونددهنده ملت‌های جهان و شکل‌دهنده تحولات جهان جدید است.

بنابراین، مدرنیته روح جهان جدید است و با مفهوم «معاصر» همزاد است. بی‌گمان، انکشاف تاریخی مدرنیته ما را از کانون تأثیرات سنت دورتر ساخته و بسیاری از مسئله‌ها و چالش‌های دو سده اخیر کشور را رقم زده است. بنابراین، تاریخ معاصر ما جایی است که مدرن شدن را به‌عنوان یک واقعیت پذیرفته و در راه آن کوشیده‌ایم و میراث‌های تاریخی، فرهنگی و مذهبی خود را در پرتو آن بازخوانی کرده/ یا می‌کنیم تا راه تازه‌ای متفاوت از گذشته برای زیستن بیابیم و بسیاری از ظرفیت‌های فرهنگی و تمدنی انسان مدرن را شکوفا کنیم. در تاریخ ایران، چنین تحولی را تنها انقلاب مشروطه رقم زده است.

تا کنون به این پرسش که مدرنیته چیست، پاسخ‌های گوناگونی داده شده است که اکنون مجال طرح آن‌ها نیست. اما هسته مرکزی مدرنیته انسان‌مداری است زیرا موجب تغییر نگاه انسان به انسان، تغییر نگاه انسان به جامعه و تغییر نگاه انسان به عالم هستی و نیز تغییر نگاه انسان به سیاست و مذهب و تغییر نگاه انسان به دانش و معرفت شده است. برآیند عملی این تغییر نگاه، زایش انسانی متفاوت، جهانی متفاوت و جامعه‌ای متفاوت و در نتیجه، مناسبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی متفاوت با دوره سنت است. بنابراین، مدرنیته قیام نظری و عملی انسان علیه شالوده‌های جامعه قدیم و بنیادهای قوام‌دهنده آن است. در نتیجه، پیام‌آور فناوری‌های نوین، رشد فزاینده رشته‌های علمی، دانشگاه‌ها و آزمایشگاه‌هایی است که هر روز سیمای جهان را تغییر می‌دهند.

از نظر اجتماعی مدرنیته درهم‌شکننده ساختارهای جامعه کهن و موجد طبقات اجتماعی جدید و نیز پیدایش شهروندان صاحب حق و ایجاد ملت است که هویت‌های محلی، قومی، قبیله‌ای و حتی مذهبی کهن را به هویت ملی تبدیل می‌کند و جامعه مدنی مدرن و نهادهای مستقل از دولت را پدید می‌آورد.

از نظر سیاسی مدرنیته پیام‌آور دموکراسی است. یعنی مبنای مشروعیت الهی حکومت را در هم شکست و آن را بر قرارداد اجتماعی مبتنی ساخت. مدرنیته پشتیبان آزادی همه مردم، برابری همه افراد، حقوق مدنی و حکومت برخاسته از اراده ملت در چهارچوب قانون اساسی است که دستاورد عملی آن اصل تفکیک قوا، آزادی‌های سیاسی، احزاب، پارلمان و نهادهای مدنی است.

در عرصه اقتصاد مدرنیته پیام‌آور اقتصاد باز و غیردولتی و گسترش نظام سرمایه‌داری و رواج رفاه مادی است. مدرنیته انسان را به سودجویی و ثروت‌اندوزی و آبادانی این جهان برانگیخت و مدعی شد که باید بهشت وعده‌شده ادیان را در همین جهان تحقق بخشید.

از منظر دینی مدرنیته منادی دین‌جداگری (سکولاریسم) است که ریشه در اصلاحات مذهبی دارد. مدرنیته براساس اندیشه انسان‌گرایی برای بشر جایگاه خدایی قائل شد. مداخله دین در عرصه سیاست و اجتماع را کاهش داد، از نفوذ نهادها و رهبران دینی کاست و با گسترش فرایند عرفی شدن، میان حوزه‌های عمومی و خصوصی تمایز قائل شد کارکردهای دین را تنها به حوزه زندگی خصوصی انسان محدود ساخت، و متولیان دین را واداشت تا آرمان اصلاح زندگی این جهانی را به فراموشی سپارند و همه همت خود را مصروف زندگی آن جهانی کنند.

به‌طور کلی، مدرنیته دارای مؤلفه‌هایی چون عقل‌گرایی، علم‌گرایی، تجربه‌گرایی، سنت‌ستیزی، دنیاگرایی، انسان‌گرایی، پیشرفت‌خواهی، فردگرایی، عمل‌گرایی، شک‌گرایی، فایده‌گرایی، تکثرگرایی، نسبی‌گرایی، ملی‌گرایی، دین‌جداگری، برابری‌گرایی، آزادی‌گرایی، قانون‌گرایی، خرافه‌ستیزی و رهایی از تعصب است. اکنون مدرنیته تنها میدان گشوده برای اندیشه و عمل انسان و حتی تنها راه برای زیستن و ایجاد یک تمدن در جهان است.

در ایران رویارویی با مدرنیته غربی در پی جنگ‌های ایران و روسیه آغاز شد که نگارنده آن را مبدأ دوره جدید ایران می‌داند، دوره‌ای که تا انقلاب مشروطه ادامه دارد. «عصر جدید ایران» همانند دوره جدید غرب، یک دوره گذار برای عبور از دنیای قدیم به دنیای معاصر است. در دوره جدید به تدریج همه عرصه‌های سیاسی، فکری، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی ایرانیان با مدرنیته درگیر شد تا بسترهای گذار به دوره معاصر در یک کشاکش دشوار نظری

و عملی فراهم آمد.

مهم‌ترین نشانه دوره جدید، ظهور اندیشه تغییر است که پس از جنگ با روسیه در میان طیفی از نخبگان سیاسی شکل گرفت. اما دوره معاصر دوره‌ای است که ایرانیان در مدار و چرخه تمدن جدید قرار می‌گیرند و خود را بخشی از جهان مدرن تعریف می‌کنند و در این عرصه به کنش‌گری و بازی‌گری می‌پردازند. در دوره معاصر اندیشه تغییر به «عمل مستمر تغییر» و به یک ضرورت گریزناپذیر تبدیل شد. این به آن معنا است که حکومت‌های دوره معاصر اساساً نوسازند. انقلاب مشروطه برآیند گسترده‌ترین سطح مواجهه با مدرنیته و آغاز گسست در اندیشه و عمل ایرانیان است و از آن پس، تاریخ معاصر ایران آغاز می‌شود زیرا مدرنیته به سرنوشت اجتناب‌ناپذیر ما تبدیل شده و رابطه میان انسان ایرانی و جهان جدید را به صورت پیکار دائمی برای بازاندیشی و تغییر سنت رقم زده است.

با توجه به آنچه گفته شد، مشروطه تنها رخدادی است که توانست بزرگ‌ترین دستاوردهای نظری مدرنیته را پیش پای ایرانیان نهد و ایرانیان را در میراث مدرنیته سهیم سازد. مشروطه سرآغاز راهی تازه، تمدنی تازه و افقی تازه در حیات ملت ایران است که مدرنیته ایرانی را پی‌ریخت. مدرنیته‌ای که از یک سو، مستلزم پذیرفتن ایده تنوع مدرنیته‌ها است و از دیگر سو پذیرش گوناگونی کارگزاران یا عاملان مدرنیته در شکل‌گیری مدرنیته‌های متفاوت در جهان است.

ب. مهم‌ترین دیدگاه‌های مطرح‌شده درباره مبدأ تاریخ معاصر ایران

تاکنون دیدگاه‌های گوناگونی درباره مبدأ تاریخ معاصر ایران مطرح شده است که اینک شش دیدگاه را به کوتاهی معرفی می‌کنیم و سپس از ایده اصلی این نوشتار سخن خواهیم گفت:

۱. برآمدن حکومت صفویه

در سه دهه اخیر برخی از پژوهشگران ایرانی در چارچوب گفتمان انقلاب اسلامی

کوشیده‌اند برآمدن حکومت صفویه را سرآغاز تاریخ معاصر ایران بشناسانند (نجفی، ۱۳۹۱: ۲۲؛ جعفریان، ۱۳۷۰: ۱۵). البته افرادی بیرون از گفتمان حکومت اسلامی مانند عباس جوادی و عباس امانت نیز برآمدن صفویان را سرآغاز شکل‌گیری هویت ملی و پی‌ریزی دولت ملی و مدرن در ایران شمرده‌اند. عباس امانت می‌نویسد، نقش شخصیت‌هایی چون شاه اسماعیل و شاه عباس صفوی در شکل‌گیری ایران مدرن به اندازه آقامحمدخان قاجار، رضاشاه و امام خمینی (بنیان‌گذاران سلسله قاجار و پهلوی و جمهوری اسلامی) قاطع و تعیین‌کننده است (Amanat, 2017: 2). پیش از این نیز بسیاری از صفوی‌پژوهان حکومت صفویه را از این جهت که به دوره فترت پیشین پایان داد و تشیع را در ایران رسمیت بخشید. دوره‌ای متمایز در تاریخ ایران شمرده بودند. چنان‌که والتر هینس تعبیر دولت ملی را برای صفویان وضع کرد (هینس، ۱۳۶۲).

۲. برآمدن حکومت قاجاریه

برخی از پژوهندگان تاریخ ایران، برآمدن حکومت قاجاریه را مبدأ تاریخ معاصر ایران دانسته‌اند. سعید نفیسی (نفیسی، ۱۳۶۸: ۱/۱)، علی‌اصغر شمیم (شمیم، ۱۳۴۲: ص الف)، ناصر تکمیل‌همایون (تکمیل‌همایون، ۱۳۹۱: ص ح)، عبدالحسین نوایی (در پاسخ به مدعیات جعفریان رک: جعفریان، ۱۳۷۰: ۲۵) از این گروه‌اند. آن‌ها پیوستگی تحولات روزگار خود با عهد قاجاریه و حضور ایران در صحنه سیاست‌های بین‌المللی را به‌عنوان علت این امر یاد کرده‌اند. جلال‌الدین مدنی می‌نویسد، مبدأ تاریخ معاصر ایران سال ۱۲۰۹ قمری همزمان با شروع طوفانی سیاست‌های خارجی در ایران و مقارن با انقلاب کبیر فرانسه است (مدنی، ۱۳۶۲: ۲/۵). وره‌رام می‌نویسد، عصر قاجار مرحله حساسی از تاریخ ایران در گذار از مسیر سنتی به سوی اصلاحات اداری و قرار گرفتن بین رقابت‌های سیاسی کشورهای بزرگ است (وره‌رام، ۱۳۸۵: ۱۳). محمدعلی اکبری مسائل دوره قاجاریه را چالش‌های جامعه ایران در عصر مدرن دانسته است (اکبری، ۱۳۸۴: ۹). احسان طبری برآمدن آقامحمدخان را سرآغاز پیدایش کنونی ایران و ملت بورژوازی امروز ایران و سرآغاز تاریخ نوین ایران شمرده است (طبری، بی تا: ۹). افزون بر پژوهشگران ایرانی، برخی از ایران‌شناسان غربی از جمله نیکو کدی (کدی، ۱۳۸۱: ۹)، لمبتون (لمبتون، ۱۳۷۵: ۹) و آپتون (آپتون، ۱۳۶۱: ۱۰-۱۱) نیز

دیدگاه‌های مشابهی مطرح کرده و دوره قاجاریه را مرحله انتقال جامعه در حال گذار ایران از قرون وسطا به دوره مدرن دانسته‌اند.

۳. جنگ‌های ایران و روسیه

کسانی چون علی‌اکبر بی‌نا، فریدون آدمیت، حسین محبوبی اردکانی، حسن حلاج (حلاج، ۱۳۱۲: ۱۶۱)، جمشید بهنام و... جنگ‌های ایران و روسیه را مبدأ تاریخ معاصر ایران شمرده‌اند. از این میان، محبوبی اردکانی و جمشید بهنام ایجاد روابط پیوسته و بی‌واسطه با غرب و افتادن ایران در دامن سیاست اروپایی و علی‌اکبر بی‌نا (بی‌نا، ۱۳۳۷: ۱/۱) قرار گرفتن ایران در در گردونه سیاست هراس‌انگیز جهانی را علت انتخاب این زمان به‌عنوان مبدأ تاریخ معاصر دانسته‌اند (محبوبی اردکانی، ۱/۴۹؛ بهنام، ۱۳۷۵: ۱۹).

طباطبائی، آدمیت (آدمیت، ۱۳۹۴: ۲۰)، فراستخواه (فراستخواه، ۱۳۷۳: ۳۳)، گودرزی (گودرزی، ۱۳۸۶: ۲۱) و معتمد دزفولی (معتمد دزفولی، ۱۳۹۰: ۱-۲) جنگ‌های ایران و روسیه را سرآغاز خودآگاهی از وضعیت نابسامان کشور و آشنایی با تمدن غرب و ضرورت انجام اصلاحات دانسته‌اند. طباطبائی می‌نویسد، ژرفای بحرانی که از شکست ایران از روسیه در وجدان ایرانی ایجاد شد، آستانه دوران جدید و آغاز دوره‌ای نو در تاریخ ایران است. با ناپایدار شدن نشانه‌های بحران و تکوین آگاهی از آن، بحران «سده‌های میانه ایران» به پایان رسید و سده‌ای آغاز شد که دو وجه عمده آن نوسازی کشور و تجددخواهی در قلمرو اندیشه بود. سده‌ای که تا پیروز شدن مشروطه و پس از آن ادامه یافت (تاریخ جامع ایران، ۱۳۹۳: ۱۲/۲۴).

برخی از ایران‌شناسان غربی از جمله پیتر آوری، مبدأ تاریخ معاصر ایران را سال ۱۸۱۳ م/۱۲۲۸ ه. یعنی همزمان با امضای قرارداد گلستان دانسته‌اند. او می‌نویسد، شکست‌های ایران از روسیه مرحله تازه‌ای در تاریخ ایران گشود و ایران فشار سیاست بین‌المللی را احساس کرد (آوری، ۱۳۶۳: ۵۶-۵۷).

واقعیت این است که جنگ‌های ایران روسیه به عباس میرزا و قائم‌مقام‌ها نشان داد ایران در امور نظامی و فناوری به مراتب عقب‌تر از روسیه است. چنان‌که به چشم خود دیدند که ارتش روس بر پایه اصول و فنون فرماندهی جدید و نیز تجهیزات نظامی مدرن سامان

یافته است و ارتش ایران هنوز برپایه روش‌ها، اصول و فنون قدیم اداره می‌شود (قوزانلو، ۱۳۱۴: ۹۰-۹۲). در حوزه‌های غیرنظامی هم این عقب‌ماندگی احساس می‌شد. از همین‌رو، راه‌حل‌های صرفاً نظامی برای جبران شکست‌های ایران ناکافی می‌نمود.

۴. دوره ناصری مبدأ تاریخ جدید

نوسازی‌های گسترده کشور در دوره ناصرالدین شاه، برخی را واداشته است تا پادشاهی وی را سرآغاز دوره معاصر ایران بشمارند. مخبرالسلطنه می‌نویسد، «دوره ناصرالدین شاه بحبوحه اختلاط رسوم و عادات مشرق زمین و مغرب زمین بود» (مخبرالسلطنه هدایت، ۱۳۷۵: ۹۶). درباره دوره ناصری دو دیدگاه وجود دارد: نخست، آغاز دوره معاصر و دوم، آغاز دوره انحطاط. مهرداد نورائی از هواداران گروه اول می‌نویسد، دوره معاصر ایران از دوره ناصری آغاز می‌شود. زیرا تا آغاز عهد ناصری بدیلی برای حکومت استبدادی تصور نمی‌شد، اما از آن پس شیوه سنتی کسب مشروعیت شاهان اعتبارش را از دست داد. تحت تأثیر ایده‌های عصر روشنگری و گسترش مناسبات تجاری با خارج از کشور، اقشار جدیدی پدید آمدند که موجودیت و نوع فعالیت آن‌ها موجب تغییر حکومت استبدادی و ایجاد حکومت قانون می‌شد (نورائی، ۱۳۹۴: ۵).

از گروه دوم می‌توان از ابراهیم تیموری یاد کرد که دوره سلطنت ناصرالدین شاه را «عصر بی‌خبری» و دوره فروغلتیدن ایران در سراشیبی تند انحطاط و فساد خوانده است. عصری که موجب چیرگی قدرت‌های خارجی بر ایران شد. به باور تیموری دوره ناصری مشحون از بی‌عدالتی است و حیات این مرد مجموعه‌ای است از اضداد (تیموری، ۱۳۳۲: ۱).

۵. انقلاب روسیه

مورخان مارکسیست روسی، انقلاب روسیه را مبدأ دوره معاصر ایران دانسته‌اند. به باور آن‌ها انقلاب سوسیالیستی روسیه، دگرگونی ژرفی در تاریخ جهان پدید آورد و ضربت نیرومندی به نظام امپریالیستی و مالکیت استعماری در همه‌جا از جمله ایران وارد کرد. انقلاب اکتبر مواضع مردم استعمارزده و اسیر امپریالیسم را در راه پیکار برای آزادی ملی، استوار ساخت و به دنبال آن دوره نوین تاریخ ایران آغاز شد (گران‌توسکی و دیگران، ۱۳۵۹: ۴۲۴). با انقلاب روسیه و اهمیت یافتن موضوع ایران، تأسیس مراکز ایران‌شناسی در روسیه رو به‌فزونی نهاد و میدان وسیعی برای پژوهش همه‌جانبه تاریخ ایران به‌وجود آمد

(پطروشفسکی، ۱۳۵۹: ۳۲). ناگفته روشن است که این ایده محصول شرایط ایدئولوژیک شوروی است و به علت آن که رخدادهای یک کشور را مبدأ یک دوره تاریخی در کشوری دیگر می‌شمارد نه معقول است و نه واقعی.

۶. کودتای ۱۲۹۹ و ظهور رضاشاه

در دوره پهلوی بسیاری از سخنگویان دستگاه حکومتی کوشیدند، کودتای ۱۲۹۹ و ظهور رضاشاه را سرآغاز دوران مدرن / معاصر ایران و پایه‌گذاری «ایران نو» بنامند. آن‌ها دوره قاجار را به‌عنوان دوره وطن‌فروشی، دوره استیلای بیگانگان و دوره مخالفت با پیشرفت و اعتلای ایران خواندند و ادعا کردند که تنها رضاشاه توانست به این دوره شوربختی و انحطاط تاریخی پایان دهد (قائم‌مقامی، ۱۳۴۵: ۲۸-۲۹؛ میرخلف‌زاده، ۲۵۳۵: ۱۱۱).

ج. چرا رخدادهای یادشده سرآغاز تاریخ معاصر ایران نیست؟

از آنجاکه علت انتخاب صفویه به‌عنوان مبدأ تاریخ معاصر با دوره‌های بعدی متفاوت است، ابتدا به نقد کوتاه این ایده پرداخته و سپس توضیح می‌دهیم که چرا نمی‌توان برآمدن حکومت قاجاریه، جنگ‌های ایران و روسیه، سلطنت ناصرالدین شاه، انقلاب روسیه، کودتای ۱۲۹۹ و برآمدن رضاشاه را سرآغاز تاریخ معاصر ایران دانست:

به باور نگارنده، تأکید بر حکومت صفویه به‌عنوان مبدأ تاریخ معاصر ایران، برخاسته از نگاهی سیاسی است و عمدتاً در پیوند با گفتمان شیعی انقلاب اسلامی قرار دارد. زیرا پیش از انقلاب هیچ‌یک از پژوهشگران چنین ایده‌ای را مطرح نکرده بودند. آنچه در این گفتمان بیش از همه بر آن تأکید می‌شود دو چیز است: نخست، تغییر امر مذهبی در ایران که نه‌صد سال پس از ساسانیان در چارچوب حاکمیت شیعی تحقق یافت و ایران را به پایگاهی برای حکمرانی نواب عام امام عصر (عج) در انقلاب اسلامی تبدیل کرد. دوم، تلاش صفویان برای تشکیل حکومتی متمرکز، مقتدر و فراگیر است که در چارچوب قلمرو تاریخی دوره ساسانی تبلور یافت. اما واقعیت این است که نه برآمدن صفویه یک تحول تمدنی بود و نه صفویان بنیان‌گذار یک تمدن نوین بودند تا ما را وارد دوره معاصر کنند. همه هنرها و صنایع دوره صفویه و اغلب هنرمندان و صنعت‌گرانش تربیت‌شدگان مستقیم مکتب هرات بودند که

در دوره شاه عباس به اوج خود رسید (نفیسی، ۱۳۴۴: ۲۲۸-۲۲۹). بی‌دلیل نبود که شمار عالمان و نیز آثار آن‌ها در نیمه نخست دوره صفویه بیشتر از نیمه دوم آن است. در این دوره بسیاری از دانشمندان و هنرمندان بازمانده از دوره تیموری که حاضر به تغییر مذهب نشدند به قتل رسیدند. دسته کوچکی به تغییر مذهب تن دادند و گروه بزرگی از آن‌ها از بیم جان از کشور گریختند یا منزوی شدند و دست از کار کشیدند (صفا، ۱۳۶۲: ۵/۲۷۹).

در دوره صفویه نه ایران در مدار تمدن جدید قرار گرفت و نه ایرانیان ماهیت و مناسبات دنیای جدید را که مبتنی بر انسان‌مداری، دین‌پیرایی، عقل‌گرایی و دنیاگرایی بود درک کردند. آنچه در این دوره رخ داد روابط پراکنده، موقت و پاره‌ای مبادله‌های بازرگانی با اروپا است. نخبگان و سیاست‌مداران ایرانی نه درکی از ماهیت جهان جدید پیدا کردند و نه اصلاحاتی در آن چارچوب صورت دادند. آن‌ها جز امر مذهبی و تغییر مناسبات دین و دولت، هیچ طرحی تازه و متفاوتی از دوره‌های تمدنی پیشین درنیفکندند. برعکس، چنان‌که شمیم به‌درستی گفته است، سیاست صفویه این بود که جامعه ایرانی را از تماس مستقیم با بیگانگان به‌ویژه اروپاییان دور نگاه دارد. این حکومت ترویج مذهب شیعه را به حدی رساند که ایرانیان نه‌تنها از زندگی با مسیحیان و اروپایی‌ها بلکه از عثمانیان مسلمان هم پرهیز داشتند (شمیم، ۱۳۷۰: ۳۶۵-۳۶۶).

اما در نقد دوره‌های پساصفویه می‌توان دلایل زیر را اقامه کرد: نخست، نقطه مرکزی ایده‌های مطرح‌شده پساصفویه، نوسازی‌هایی است که در این دوره‌ها صورت گرفته است. درست است که نوسازی‌های ایران از دوره عباس‌میرزا آغاز شد و سپس در دوره امیرکبیر، سپهسالار، امین‌الدوله ادامه یافت و در دوره رضاشاه در سطح گسترده‌تری به اجرا درآمد، اما واقعیت این است که اصل نوسازی نمی‌تواند مبدأ یک دوره تاریخی باشد. پیش از این، در تاریخ ایران بارها نوسازی‌های مهمی صورت گرفته است اما هیچ‌یک از این نوسازی‌ها بر افق معرفتی تازه‌ای مبتنی نبوده‌اند که بتوانند جریان تاریخ ایران را تغییر دهند یا یک تغییر تمدنی را رقم بزنند. به بیان دیگر، این اصلاحات نه دوران‌ساز بودند و نه نویدهنده گذار ایران به مرحله تاریخی و تمدنی تازه‌ای. این نوسازی‌ها عمدتاً اقتدارگرا، آمرانه و از بالا بودند و در حقیقت، گزینشی ناقص از نوسازی‌های غربی محسوب می‌شدند. همین گزینش

ناقص موجب بروز تناقض‌های بزرگ‌تری بود که جامعه را از حالت توازن و تعادل خارج می‌کرد. یکی از نتایج چنین وضعیت‌هایی بروز انقلاب مشروطه و سپس انقلاب اسلامی بود. دوم، غایت آمال اصلاح‌گران دیوان‌سالار دوره قاجار و رضاشاه، تقویت نظام سلطنت و افزایش کارآمدی‌های شاهان اقتدارگرا بود و اساساً بر نظمی مردم‌سالار که بارزترین ویژگی زیست‌سیاسی در جهان مدرن است مبتنی نبود. حکومت پهلوی که در پی تجربه مشروطیت ظهور یافت بر نفی آرمان‌های دموکراتیک مشروطه و تقویت مبانی سلطنت پهلوی در چارچوب گسترش ایدئولوژی «پهلویسم»^۱ (هنرمند، ۱۳۴۵: ۴۵) و احیای پادشاهی باستانی استوار بود که اساساً به دوره پیشامدرن تعلق داشت.

سوم، نوسازی‌هایی از نوع اصلاحات عباس میرزا، امیرکبیر، سپهسالار و رضاشاه، لازمه زیستن در دنیای جدید بود که حتی دیکتاتورترین حکمرانان و خودکامه‌ترین نوع حکومت‌ها برای تداوم حیات خود به‌ویژه برای اداره بهتر امور و گسترش سلطه سیاسی‌شان ناگزیر از انجام آن بودند. از همین رو مفاهیمی چون «سلطنت منظم»، سلطنت مطلقه منتظم، استبداد روشنگرانه، استبداد منور، دیکتاتوری مصلح، نوسازی‌های آمرانه و اصلاحات از بالا و ... که پیرامون تلاش‌های آن‌ها شکل گرفته است اساساً نمی‌توانست موجب دولت مدرن باشد. حتی از این منظر، حکومت پهلوی نوعی بازگشت به عقب و به‌ویژه به دوره پیشامشروطه بود، زیرا حکومتی واپس‌گرا و در تضاد با حاکمیت مردم پدید آورد.

چهارم، تا پیش از دوره مشروطه نه دامنه اصلاحات و تغییرات مدرن در حدی بود که در شیوه زیست و تفکر مردم ایران تحول معناداری پدید آورد و نه هنوز اندیشمندان و نخبگان ایرانی به روایت‌های دست‌اولی از مفاهیم و مقوله‌های تمدن جدید دسترسی داشتند، اطلاعات آن‌ها عمدتاً از رهگذر روزنامه‌ها یا منابع دست دوم فراهم آمده بود (قادری، ۱۳۷۸: ۲۰۹-۲۱۰). تنها پس از مشروطه بود که دامنه تغییرات و اصلاحات افزایش یافت و هم بسیاری از اندیشمندان و سیاست‌مداران اصلاح‌گر ایرانی با مبانی فلسفی و معرفتی و تحولات غرب از انقلاب صنعتی تا تغییرات اجتماعی آن آشنا شدند.

۱. نظریه‌پردازان پهلویسم نابخردانه می‌کوشیدند در فضای دوقطبی جنگ سرد آن را در برابر کمونیسم شرقی و لیبرالیسم غربی به‌عنوان یک ایدئولوژی ایرانی مطرح کنند (بنگرید به هنرمند، ۱۳۴۵).

پنجم، دموکراسی تصویرگر آزادی انسان از زندان جهل، زندان وابستگی، زندان سنت و حق الهی حکمرانی است که می‌کوشد جامعه را از بند قدرت‌های مطلق، مذاهب و ایدئولوژی‌های دولتی آزاد کند (تورن، ۱۳۹۹: ۱۹). دموکراسی فراهم آوردنده چارچوبی نهادی است که اصلاح بدون خشونت و نیز کاربرد عقل در امور سیاسی را شدنی می‌کند (پوپر، ۱۳۷۶: ۱/۲۳) که در آن نزاع‌ها به شیوه عقلایی‌تر پایان یابند. آرمان‌های انقلاب مشروطه ایران چیزی جز این نبود و اصلاحات مشروطه‌خواهان در همین چارچوب صورت می‌گرفت. زیرا بر تحقق اراده ملت مبتنی بود نه تحقق اراده شاه. همچنین حیات مشروطه هرگز در گرو اصلاحات نبود بلکه اصلاحات در شکل متنوع و متکثرش دستاورد طبیعی مشروطه به شمار می‌آمد.

د. انقلاب مشروطه مبدأ تاریخ معاصر و چرخشگاه بزرگ در تاریخ ایران

آغاز هر دوره تاریخی با یک چرخشگاه یا رخداد بزرگ همراه است که همچون خط جداگر عمل می‌کند. انقلاب‌های مهم معمولاً هم سرآغاز راهی تازه بوده‌اند و هم خط جداگر و هم عامل گسست از وضعیت گذشته. در ایران، انقلاب مشروطه به دلایلی که خواهیم گفت یگانه رویدادی بود که پیام‌آور دگرگونی‌های گسترده جامعه ایران در میدان‌های مختلف در افق مدرن بود؛ زیرا با ایجاد یک گسست تاریخی بزرگ، نقش خط جداگر را ایفا کرد. بنابراین، جفاست اگر این انقلاب را تا سرحد یک «فصل تازه» و یا یک «نقطه عطف» در حیات ایرانیان تنزل دهیم؛ زیرا همان‌گونه که رحمانیان گفته است، ایران را وارد دوران جدید تاریخ خود کرد که با دوره‌های پیشین تفاوت بنیادین داشت (رحمانیان، ۱۳۹۱: ۳). از همین رو، برخی آن را قیام بزرگ ایرانی و یا رستاخیز ملی دانسته‌اند که تاریخ ایران بعد از اسلام را به دو دوره پیش و پس از مشروطیت تقسیم کرده است (شارقی و دیگران، ۱۳۵۳: ۲). برخی نیز آن را چرخشگاه بزرگ ایرانیان در سیاست، فرهنگ، جهان‌شناسی، ادبیات، روزنامه‌نگاری، کشورداری و حتی در دین‌شناسی و پژوهش‌های علمی دانسته‌اند (ملکی، ۱۳۹۳: ۱۳).

مشروطه ایران زمانی آغاز شد که در قاره آسیا به استثنای ژاپن همه‌جا یا حکومت مطلقه فردی برقرار بود و یا سلطه استعمار (شمیم، ۱۳۷۲: ۴۲۵-۴۲۶). مشروطه ادامه جنبش‌های

مشروطه‌گری کشورهای اروپایی و ژاپن بود و زیر تأثیر آن قرار داشت (حائری، ۱۳۶۸: ۱۴۵). به تعبیر تکمیل همایون، مشروطه نشان داد که ایرانیان همان‌گونه که در تاریخ خود توانسته بودند بسیاری از عناصر فرهنگی قوم‌ها و ملت‌های دیگر جهان را بپذیرند و هضم کنند، مشروطه را نیز حرکت درون‌زای جامعه خود به شمار آوردند (گروه نویسندگان، ۱۳۸۲: ۱۷). آزادی و استقلال دو خواسته تاریخی ایرانیان بود که انقلاب مشروطه آن را در جامعه ایران طرح کرد و به‌عنوان میراثی برای جنبش‌های پس از خود به یادگار گذاشت (گروه نویسندگان، ۱۳۸۲: ۲۰). با عنایت به آنچه گفته شد، نگارنده به دلایل زیر انقلاب مشروطه را سرآغاز تاریخ معاصر ایران می‌شمارد و معتقد است هیچ رخداد دیگری قادر نیست جانشین آن شود:

۱. مشروطیت آغاز راهی تازه برای سامان سیاسی

مشروطه‌خواهان جایگاه، نقش، اهمیت و کارکردهای شاه را کاهش دادند. این اقدام با توجه به آن که شاه سایه خدا و نشانه او در زمین، قبله عالم، مالک گردن‌ها و مظهر قانون قلمداد می‌شد و در جهانی که به تعبیر دروویل تعداد فرمان‌روایانی که به اندازه شاه ایران اختیارات مطلق داشتند بسیار اندک بود (دروویل، ۱۳۶۷: ۱۸۱)، اقدامی شگرف و شگفتی‌آفرین است. مشروطه‌خواهان نقش‌های شاه را به ملت انتقال دادند و این امر که در قانون اساسی و نهادهای مشروطه از جمله در مجلس و انجمن‌های ایالتی و ولایتی تحقق یافت شاهکار مشروطیت است. به تعبیر پورحسین، مشروطیت عظمت تاریخی شاهنشاه را به انقیاد ملت درآورد به همین دلیل مشروطیت مهم‌ترین رخداد سده بیستم ایران در پیشبرد اندیشه‌های نوگرایانه است (پورحسین خونیک، ۱۳۹۴: ۱۵). همین تغییر هسته مرکزی قدرت از نظم شاهنشاهی خودکامه به سوی جامعه ایران و اراده ملت مهم‌ترین چرخش در تاریخ ایران بود.

بنابراین، مشروطه تاریخ ایران را در مسیر اصلی خود یعنی حکومت قانون قرار داد. حاکمیت قانون مهم‌ترین تدبیر بشر برای جلوگیری از خودکامگی و فساد سیاسی و اقتصادی است زیرا انسان‌ها را به جای پیروی از خواسته‌های هم‌نوعانشان، به هواداری از قواعد کلی و جهان‌شمول می‌کشاند که مبتنی بر حقوق اساسی و بر پایه حفظ آزادی‌ها و حقوق مردم

است و ناشی از اراده هیچ بازیکنی نیست، و صرفاً تابع مصلحت و منافع عمومی است (طیبیان و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۲۴-۲۲۵).

۲. ایجاد ملت و هویت نوین ایرانی

به جز مشروطه هیچ رخداد دیگری قادر نبود رعایای ایران را به ملت و جامعه شبان-رمگی را به جامعه شهروند قانون مدار تبدیل کند و یا ایرانیان را از نظام هویتی قدیم به سوی نظام هویتی جدید بر پایه نهادهای مدرن سوق دهد. مشروطیت ملتی تازه بر فراز هویت‌های قومی، مذهبی و زبانی پدید آورد و اتحادی استوار از همه ایرانیان در برابر خودکامگی ایجاد کرد. مشروطه ارزش‌های بومی و آرمان‌های ملی و مدرن را با هم درآمیخت تا جایگاه افراد ایرانی و حاکمیت ملت ایران، تقویت شود. بنابراین، مشروطه سرآغاز شکل‌گیری ناسیونالیسم دموکراتیک ایران بود تا تبلور درخشانی از آرزوهای ملی ایرانیان باشد. حال آن‌که ناسیونالیسم رضاشاه، ماهیتی گذشته‌گرا، باستان‌نگر و خصلتی اقتدارآمیز و غیردموکراتیک داشت و اصلاحات آمرانه رضاشاه به افزایش تنش‌ها و تعارض‌های قومی انجامید.

۳. مشروطه و امر دینی؛ از رهبری مذهبی تا دین‌جداگری

یکی از مشکلات تاریخی ایران اندیشه پیوند زمامداران با آسمان است که نه تنها در دوره باستان بلکه پس از اسلام در اندیشه امامت و ولایت دینی تداوم یافته و با ایده ظل‌اللهی به هم آمیخته است. کار بزرگ مشروطه این بود که علمای شیعه را واداشت تا از منظرهای گوناگون به مقوله حکومت و اداره جامعه بنگرند. ضرورت سازگار کردن احکام دینی با حقوق مردم در قانون اساسی، محدود کردن اختیارات دولت، نظارت بشری بر عملکرد حکومت، پذیرفتن آزادی‌های سیاسی و برابری همه شهروندان در برابر قانون، لزوم رجوع به رأی اکثریت و مانند آن، به‌رغم دیدگاه‌های روحانیان ناموافق، به رسمیت شناخته شد. در نتیجه، مشروطیت موجود با برخی از اصول اسلامی در متمم قانون اساسی در هم آمیخت.

با مشروطیت بازسازی فکر دینی، در مسیر تازه‌ای افتاد و موجب زایش اصلاح‌طلبی

دینی، نبرد با خرافه‌ها و گسترش اندیشه دین‌جداگری شد. تفسیرهای جدید از متن‌های کهن موجب ظهور نگرش‌های آزادی‌محور، ملیت‌محور و عدالت‌محور از متن‌های دینی شد (قریشی، ۱۳۸۴: ۱۵-۱۶). هم روشنفکران و هم روحانیان مشروطه‌خواه، اندیشه‌هایی علیه طرح قدسی‌سازی مطرح کردند. بارزترین نمونه چنین طرحی، مرام‌نامه حزب دموکرات است که ایده دین‌جداگری را به روشن‌ترین شکل با عنوان «انفکاک قوه روحانی از قوه سیاسی» بازتاب داد.

۴. ظهور انسان مدرن ایرانی

مشروطیت با دگرگونی و تغییراتی که به ارمغان آورد انسان ایرانی را واداشت تا تعریفی تازه از خود، جامعه، سیاست، دیانت و تاریخ ارائه کند و دریابد که جامعه تنها با کنش و اندیشه انسان ساخته می‌شود. اگر در روزگاران پیشین به‌ویژه در دوره‌های هجوم، بی‌ثباتی و وحشت، تفکر سرنوشت‌گرایی و تسلیم قضا و قدر بودن و چشم به راه قهرمانان و حرکت‌های منجیانه دوختن، ویژگی انسان ایرانی پیشامدرن بود، مشروطیت انسان ایرانی را بر سرنوشتش حاکم ساخت و او را متوجه حقوق فردی و اجتماعی‌اش کرد و با تغییر ساختار سیاسی، فرصت و امکان دسترسی به آن را فراهم آورد. در ادبیات سیاسی مشروطیت نگرش تسلیم‌جویانه به سرنوشت زیر سؤال رفت و انسانی نواندیش و تحول‌خواه جانشین آن شد که چشم به افق مدرن دوخته بود.

در مجموع، زن ایرانی پیش از مشروطه در بی‌خبری از حقوق خود می‌زیست. نه از هویت خود و نه از وظایف انسانی‌اش آگاهی داشت. اما مشروطه میدان تازه‌ای برای زنان ایرانی گشود تا در جهت تحقق برخی از خواسته‌های تاریخی و انکارشده خود تلاش کنند. مشروطیت به زنان فرصت داد تا با تشکیل انجمن‌ها و انتشار مجله‌ها و تأسیس مدرسه‌های نوین برای آگاهی بخشی به هم‌نوعان خود فعالیت کنند و نخستین رخنه‌ها را در ساختار مردسالارانه فرهنگ ایران پدید آورند. چنان‌که اصل ۸ متمم قانون اساسی همه ایرانیان را بدون قید زن و مرد در برابر قانون مساوی دانست و اصل‌های ۱۸ و ۱۹ متمم نیز آزادی تحصیل و تعلیم و تربیت را برای همه ایرانیان لازم شمرد. ناگفته روشن است که تا رسیدن به حق رأی زنان و برابری کامل، راهی دراز در پیش است؛ زیرا دامنه تنگناها و دشواری‌های

حقوقی و اجتماعی و مذهبی فعالیت زنان تا امروز مانع از تغییر آسان این وضعیت بوده است.

۵. انقلاب مشروطه و چرخش فرهنگی و زبانی

برخورد اندیشه‌ها، آزادی بیان و قلم، ظهور ادبیات و زبان تازه موجب انتشار انفجارگونه آثار گوناگون شد که به باور این جانب به یک چرخش فرهنگی و زبانی بزرگ در ایران انجامید. نثر و شعر به زبان عام‌فهم و عمومی نزدیک شدند. با انتشار انبوهی از متن‌های فرهنگی، ادبی، تاریخی با جهت‌گیری‌های متفاوت، تحول بزرگی رقم خورد. در همین فضا، برخی نویسندگان از ضرورت یک انقلاب ادبی سخن راندند تا بتوانند انقلاب فکری و سیاسی را تکمیل کنند. ایده اصلی این بود که ادبیات فارسی، به ابزار آگاهی‌بخش، رهایی‌گر و بیان‌کننده دردها و ناکامی‌های آن روز کشور تبدیل شود. درهم‌شکستن قالب‌های ناکارآمد شعر کهن موجب شد تا شعر از خدمت‌گزار ارباب قدرت به ابزار مبارزه و آزادی‌خواهی تبدیل شود و از دربارها به متن زندگی اجتماعی بیاید و گام به کوچه و بازار نهد و مشحون از فریاد و مبارزه شود. به همین سبب، پس از مشروطه ادبیاتی نو شکل گرفت. مهم‌ترین مسائل علوم انسانی چون: وطن، آزادی، قانون، فرهنگ نو، تعلیم و تربیت جدید، بیداری مردم، ملت‌خواهی، استعمارستیزی، انتقاد از نارسایی‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی-اقتصادی، دفاع از دانش‌های نوین و حقوق زنان، مبارزه با خرافه‌های مذهبی، اصلاحات اجتماعی و... وارد فضای عمومی شدند و در کانون توجه قرار گرفتند.

نتیجه‌گیری

باید بین مدرن شدن و مدرن بودن تمایز قائل شد. از نگاه نگارنده، ایرانیان از زمان جنگ با روسیه در مسیر مدرن شدن قرار گرفتند اما پس از مشروطه، این مسیر به یک جریان عمومی، فراگیر و نهادینه تبدیل شد و از سطح نظر، وارد مرحله عمل شد. روشن است که جامعه عهد مشروطه به جامعه‌های مدرن اروپایی که از مدار خودکامگی گذر کرده و ساختار اجتماعی-اقتصادی متناسب با دوره مدرن را یافته بودند، شباهتی نداشت. به بیان دیگر، مدعی نیستیم که ما با مشروطه، مدرن شدیم بلکه مشروطیت برآیند تحولات پرشتاب جامعه ایران در مواجهه با مدرنیته و نشانگر درک وضعیت جهان و جایگاه ایران در تمدن جدید بود. با مشروطه، مدرن شدن و بازخوانی سنت سرعت گرفت و برخی از زمینه‌های ظهور انسان مدرن ایرانی فراهم آمد. مشروطه از یک سو، مسئله‌های تاریخی جامعه ایران را

آشکار ساخت و از دیگر سو، روح ایرانی را که در خواب جزم‌گرایانه‌ای فرورفته بود بیدار کرد و به مشارکت در تاریخ جهان برانگیخت. به همین دلایل انقلاب مشروطه مبدأ تاریخ معاصر ماست.

ایرانیان با مشروطه، قدم در تاریخ معاصرشان گذاشتند که نتیجه آن سهمیم شدن در میراث مدرنیته و کُنشگری در جهان مدرن بود. این البته راهی دشوار و ناهموار بود که می‌بایست پله‌به‌پله پیموده شود تا سرانجام به نظامی دموکراتیک و ساختن ایران مدرن منتهی گردد. بنابراین، خطاست اگر تصور کنیم انقلاب مشروطه به پایان راه رسیده است. مشروطه سرآغاز یک راه ناتمام است راهی برای اصلاح و تغییر در همه حوزه‌ها و عرصه‌ها. در نتیجه، این واقعیت تلخ که دولت‌های خودکامه دستاوردهای مشروطه را نابوده یا ناکارآمد کرده‌اند چیزی از ارزش و جایگاه آن انقلاب به‌عنوان یک چرخشگاه تاریخی نمی‌کاهد؛ زیرا در تاریخ ایران مشروطه تنها رخدادی بود که می‌توانست سرآغاز دگرگونی‌های گسترده و اصلاحات عمیق و همه‌جانبه باشد. مشروطه منادی مدرنیته ایرانی و راه خاص ایرانیان برای زیستن در جهان مدرن بود که می‌توانست فراتر از دوگانه‌های خشونت‌آمیز و آشتی‌ناپذیر سنت و مدرنیته، ایرانیان را در مسیر پیوند سنت‌ها و میراث تاریخی کشور با تمدن جدید قرار دهد.

اما آنچه روشن است این است که نمی‌توان با امر و نهی، حاکمیت دموکراتیک ایجاد کرد و یا یک‌باره مدرن شد. دموکراسی هرگز مانند شیر یا چرخ‌دنده نیست که بتوان در هریک از مراحل توسعه آن را وارد کرد. تحقق کامل آرمان‌های مشروطه در ایران همچون همه‌جای دیگر دنیا از جمله در اروپا و آمریکا که با بحران‌های نازیسم، فاشیسم و کمونیسم مواجه بوده‌اند، تداومی آمیخته با بحران دارد که باید به تدریج فراهم شود.

منابع

کتاب‌ها

- آبتون، جوزف. ام. (۱۳۶۱)، *نگرشی بر تاریخ ایران نوین*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نیلوفر.
- آدمیت، فریدون (۱۳۹۴)، *فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت*، به اهتمام ابراهیم اشک‌شرین، تهران، نشر گستره.
- آزبورن، پیتر (۱۳۸۰)، *مدرنیته: گذار از گذشته به حال*، از مجموعه مقاله‌های مدرنیته و مدرنیسم، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران، نقش جهان.
- آوری، پیتر (۱۳۶۳)، *تاریخ معاصر ایران از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران، عطائی.
- اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴)، *چالش‌های عصر مدرن در ایران عهد قاجار*، تهران، روزنامه ایران.
- اونز، مری (۱۳۹۳)، *تکوین جهان مدرن*، ترجمه محمد نبوی، تهران، آگاه.
- باومن، زیگموند (۱۳۸۰)، *مدرنیته، از مجموعه مقاله‌های مدرنیته و مدرنیسم*، ترجمه حسینعلی نوذری، تهران، نقش جهان.
- بهنام، جمشید (۱۳۷۵)، *ایرانیان و اندیشه تجدد*، تهران، فرزانه روز.
- بینا، علی‌اکبر (۱۳۳۷)، *تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران*، ج ۱، تهران، دانشگاه تهران.
- پالمر، رابرت روزول (۱۳۵۲)، *عصر انقلاب دموکراتیک (تاریخ سیاسی اروپا و آمریکا از ۱۷۶۰ تا ۱۸۰۰)*، ترجمه حسن فرهودی، ج ۱، تهران، امیرکبیر.
- پطروشفسکی، ایلیا پاولویچ (۱۳۵۹)، *ایران‌شناسی در شوروی*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، نیلوفر.
- پوپر، کارل (۱۳۷۶)، *جامعه باز و دشمنان آن*، ترجمه امیرجلال‌الدین اعلم، ج ۱، تهران، نشر گفتاری.
- پورحسین خونبیا، ابراهیم (۱۳۹۴)، *مشروطه به بیان تصویر*، تهران، نشر اختر.

- تاریخ جامع ایران (۱۳۹۳)، زیر نظر کاظم بجنوردی، ج ۱۲، تهران، مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۹۱)، *خاستگاه تاریخی ایل قاجار*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- تورن، آلن (۱۳۹۹)، *دموکراسی چیست؟*، ترجمه سلمان صادقی‌زاده، تهران، ثالث.
- تیموری، ابراهیم (۱۳۳۲)، *عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران*، تهران، اقبال.
- جعفریان، رسول (۱۳۷۰)، *دین و سیاست در دوره صفوی*، قم.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۶۸)، *ایران و جهان اسلام: پژوهش‌هایی تاریخی پیرامون چهره‌ها، اندیشه‌ها و جنبش‌ها*، مشهد، آستان قدس رضوی.
- حلاج، حسن (۱۳۱۲)، *تاریخ نهضت ایران*، تهران، سلیمی.
- دروویل، گاسپار (۱۳۶۷)، *سفر در ایران*، ترجمه منوچهر اعتمادمقدم، چاپ سوم، تهران، شباویز.
- رحمانیان، داریوش (۱۳۹۱)، *ایران بین دو کودتا (تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران از انقراض قاجاریه تا کودتای ۲۸ مرداد)*، تهران، سمت.
- شارقی، حمدالله و دیگران (۱۳۵۳)، *سیری در تاریخ فرهنگ ایران*، اصفهان، ثقفی.
- شمیم، علی‌اصغر (۱۳۷۲)، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران، ابن‌سینا.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۲)، *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۵، تهران، کاویان.
- طبری، احسان (بی‌تا)، *فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری در ایران*، تهران، بی‌نا.
- طبیبیان، محمد و دیگران (۱۳۹۱)، *اندیشه آزادی (نگاهی از منظر اقتصاد سیاسی به تجربه ایران معاصر)*، تهران، دنیای اقتصاد.
- فراستخواه، مقصود (۱۳۷۳)، *سراغاز نواندیشی معاصر (دینی و غیردینی)*، تهران، شرکت سهامی انتشار.

- قادری، حاتم (۱۳۷۸)، *اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران*، تهران، سمت.
- قائم‌مقامی، جهانگیر (۱۳۴۵)، *ایران امروز: بررسی‌هایی درباره فرهنگ ملی ایران*، تهران، شورای عالی فرهنگ و هنر.
- قریشی، فردین (۱۳۸۴)، *بازسازی اندیشه دینی در ایران*، تهران، قصیده‌سرا.
- قوزانلو، جمیل (۱۳۱۴)، *جنگ‌های ایران و روس ۲۸-۱۸۲۷*، تهران، طلوع.
- کدی، نیکی آر (۱۳۸۱)، *ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان (۱۳۰۴-۱۱۷۵)*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران، ققنوس.
- گرانوسکی و دیگران (۱۳۵۹)، *تاریخ ایران از باستان تا امروز*، ترجمه کیخسرو کشاورزی، تهران، پویش.
- گروه نویسندگان (۱۳۸۲)، *انقلاب مشروطیت*، ترجمه پیمان متین، با مقدمه ناصر تکمیل همایون، تهران، امیرکبیر.
- گودرزی، غلامرضا (۱۳۸۶)، *تجدد ناتمام روشنفکران ایران*، تهران، اختران.
- لمبتون، آ. ک. س (۱۳۷۵)، *ایران عصر قاجار*، ترجمه و گفتاری درباب ایران‌شناسی، سیمین فصیحی، مشهد، جاودان خرداد.
- محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۷۰)، *تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران*، ج ۱، تهران، دانشگاه تهران.
- مدنی، جلال‌الدین (۱۳۶۲)، *تاریخ سیاسی معاصر ایران*، ج ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی ۲.
- معتمد دزفولی، فرامرز (۱۳۹۰)، *تاریخ اندیشه جدید ایرانی: سفرنامه‌های ایرانیان به فرنگ*، تهران، دفتر اول.
- ملکی، ابراهیم (۱۳۹۳)، *شهادی روحانی مشروطه*، تهران، نشر علم.
- منوچهر هنرمند (۱۳۴۵)، *پهلویسم مکتب نو*، تهران، چاپ گیلان.
- میرخلفزاده، حسین (۲۵۳۵)، *سیری در تاریخ شاهنشاهی ایران از منشور کوروش تا منشور شاهنشاه آریامهر*، تهران، اقبال.

- نجفی، موسی (۱۳۹۱)، *فلسفه تجدد در ایران*، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
- نفیسی، سعید (۱۳۴۴)، *تاریخ نظم و نشر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری*، تهران، فروغی.
- نفیسی، سعید (۱۳۶۸)، *تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در درهٔ معاصر (مجلد اول از آغاز سلطنت قاجارها تا پایان جنگ نخستین با روسیه)*، ج ۱، تهران، بنیاد.
- نورائی، مهرداد (۱۳۹۴)، *انقلاب مشروطهٔ ایران و انقلاب کبیر فرانسه*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ورهرام، غلامرضا (۱۳۸۵)، *نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار*، تهران، معین.
- هینس، والتر (۱۳۶۲)، *تشکیل دولت ملی در ایران: حکومت آقی قوبینلو و ظهور دولت صفوی*، ترجمهٔ کیکاوس جهانداری، تهران، خوارزمی.
- یاسپرس، کارل (۱۳۶۳)، *آغاز و انجام تاریخ*، ترجمهٔ محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی.

مقاله‌ها

- جعفریان، رسول «مدخلی بر تاریخ معاصر ایران (سخنرانی حجت الاسلام رسول جعفریان)»، *تاریخ معاصر ایران*، شماره ۱، ۱۳۷۶.

مجموعه مقاله‌ها

- خاتمی، محمد (۱۳۸۴)، «بزرگداشت انقلاب مشروطه»، *مجموعه مقالات و سخنرانی‌های همایش بزرگداشت مشروطه*، تبریز، ستوده.

منابع انگلیسی

- J.M. Roberts, (1980), *The pelican history of the world*, penguin, New York.
- Abbas Amanat, (2017), *Iran A Modern History*, Yale University Press, New Haven & London.